



برلین - بیست و دوم اپریل ۲۰۱۸

خلیل الله معروفی

"عرش اگر باشم؛ زمین آسمان بیدلم" (قسمت دوم)

بیدل شناس مشهور ایرانی، داکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، در صفحه نهم کتاب "شاعر آینه‌ها - بررسی سبک هندی و شعر بیدل - زیر عنوان "درباره این مجموعه" گوید:

«... بیدل کشوری است که بدست آوردن ویزای مسافرت بدان به آسانی حاصل نمیشود و به هرکس هرکس اجازه ورود نمی دهد ولی اگر کسی این ویزا را گرفت تقاضای اقامت دائم خواهد کرد.»^۱

شاید بتوان از خلال این فارمولبندی میزان برداشت و علاقه مندی وی را نسبت به شعر ابوالمعانی بیدل دریافت. وی مگر اهدائیه همین کتاب خود را چنین می آراید:

«این مجموعه را به همه شاعران جوانی که در گستره زبان فارسی دری می کوشند با ابتذال "فکر" و "زبان" به گونه ای سنجیده و ژرف مبارزه کنند، تقدیم می کنم.»

مفهوم اصلی این "اهدائیه" را نتوانستم درک کنم، شاید عمیق اندیشان آن را برایم تفسیر کنند!!!

اما اگر برداشت من از این جمله درست باشد؛ داکتر شفیعی کدکنی میخواهد غیر مستقیم طرز فکر و بیان "بیدل" را به حیث سمبول و نمونه ای از ابتذال جلوه بدهد؛ که اگر چنین باشد - و یا اگر هم نباشد - باید به این آقا گوشزد کرد، که "فارسی ایران" خود در مجموع نمونه بارز ابتذال "زبان دری" است. اگر کسی شرح مستدل و مستند مسأله را بخواهد، لطف کرده به آرشیف مقالات "خ. معروفی" در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نظری بیفکند و ببیند، که این "حسن غمکش" ضمن بیشتر از یک صد مقاله تشریحی - تحلیلی - تحقیقی، اشارات کافی بدین "ابتذال" کرده است. البته نه تنها شفیعی کدکنی است، که چنین میگوید. قبل از او هم بعضی ایرانیان از "ابتذال سخن" در شعر "بیدل"، سخن گفته اند. من شخصاً دلیل داد و بیداد چنین منتقدان را درین بیت گویا و مشهور میجویم، که:

فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

^۱ - صفحه ۹ "شاعر آینه‌ها - بررسی سبک هندی و شعر بیدل - اثر داکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، چاپ چارم، بهار ۱۳۷۶

بسیار جالب است، که اشخاصی مثل شفیع کدکنی، رسوائی ابتذالات را در زبان فارسی ایران نمی‌بیند و یا نمی‌خواهد ببیند. دیده می‌شود، که درینجا همان ضرب‌المثل مشهور کابلی "کور خود، بینای مردم" چه خوب صادق افتاده است. ولی برویم به ادامه موضوع:

در قسمت قبلی به معمای زبان رسیده بودیم و به جایی رسیده بودیم، تا ببینیم، که زبان در واقع آئینه قدنمای یک ثقافت و یک فرهنگ است. اینک به ادامه:

– در فرهنگ ما کوائفی نهفته است، که در فرهنگهای دیگر دیده نمی‌شود و یا به ندرت دیده می‌شود – و چنین باشد، حال هر زبان و فرهنگی.

– در فرهنگ ما ارزشهای والائی از قبیل غیرت و مناعت نفس و شجاعت و اتکاء به خود و رویگردانی از غیر و ... نهفته است.

– در فرهنگ ما اما گزافگویی و مبالغه و "کاه را کوه ساختن" و بالعکس "کوه را کاه نشان دادن"، نیز دیده می‌شود. بهترین منصه مشاهده چنین کوائف را در زبان محاوره و زبان عوام و عامیان کابلی می‌یابیم، که در واقع ممتل و عرصه تجلی واقعی، بی‌پرده و بی‌ریای هر زبان است. خوب توجه فرمائید و دریابید حالتی را، که وقتی کسی در مقام تهدید به حریف خود گوید:

"اگه آمدم، نیستی!!!"

یا

"فلکت یا خدایت هم ازم گرفته نمیتانه!!!"

یا

"دستت تا لندن آزاد!!!"

و یا

"هنوز بوی شیر از دانت(دهانت) میابه!!!"

در واقع خصلت "اتکاء به خود" و "حقیر شمردن" طرف مقابل و "کاه نشان دادن کوه حریف و دشمن" را نمایش می‌دهند. اصطلاحاتی از قبیل "مورچه میان" (در باریکی کمر کسی)؛ و "به گرد کسی نرسیدن"؛ و "قاف نی گشتن" (بی اندازه لاغر گشتن)؛ "ایقه گفتمش، که در دانم(دهانم) موی سبز کد!!!" و "قیاس مقدار بسیار کم، به "هوا" (مثلی، که در اثنای امتحان کردن لباس در نزد خیاط گویند – یک هوا کلانتر یا یک هوا تنگتر) و غیرهم نیز مثالها و امتتالهای خوبی از زبان عامیانه کابلی در زمینه اظهارات مبالغه آمیز و اغراق آلود بوده می‌توانند. چنین کاری مگر مخصوص زبان دری و زبان دری کابلی نیست، چون اغراق و مبالغه، کم و بیش در هر زبان و در گفتار روزمره تمام مردم دنیا، به وضوح دیده می‌شود.

در زبان ادبی و شاعرانه سخن ازین هم "یک گره بالاتر" می‌رود. چه درین رسته، از چنین نازکخیالی‌ها و مبالغات و اغراقات، بی‌اندازه زیاد و به اصطلاح عوام کابلی "بی‌تول" دیده شده و به شاخی باد می‌گردد. ولی بالاترین عرصه و جولانگاه چنین اغراقات را متأسفانه شعرای متقدم و نزد همه کس جلیل‌القدر و بس

مُحْتَشَمٌ و مُفَعَّمٌ "زبان دری"، به خود تخصیص داده اند، که "صنعت مُبَالِغَه" را به "إغراق" کشانیده اند؛ و هرچه إغراق بزرگتر و بلیغ‌تر، گوینده إغراق در نزد شاعران و شعردانان، پسندیده‌تر و محتشم‌تر بوده است!!! به این مثالها توجه فرمائید:

شاعری در مدح خلیفه چارم چنین گفت:

کتابِ مدحِ تُرا آبِ بحرِ کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

مگر پیش از آن، که دروازه صد شاعر را تفتق بزنم، میروم و از گنجینه شهاب ترشیزی هروی - شاعری اشعر، ولی تقریباً گمنام - بیتی چند را پیش میکشم. اشعار "عبدالله شهاب ترشیزی هروی" را ازین خاطر هم عرضه میکنم، که افتخارش به خاک پاک خود ما میرسد. وی در شهر "ترشیز" یا "کاشمر"، که در امپراتوری ابدالی، از مربوطات هرات و جزء لایتجزای قلمرو افغانستان شمرده میشد و بعد از فُتور، اینک به کشور "فارس" و یا "ایران امروزی" متعلق شده است، متولد گشت و به زودی در دربار اعلیحضرت تیمورشاه درانی بار یافت و بعداً منزلتی نزد شهزاده محمود دریافت، که والی هرات بود. شهاب در دوره پادشاهی شاه محمود سدوزائی آن قدر قدر و عزت دید، که منجم و ملک الشعرای دربار وی گشت؛ و این در حدود دو صد سال پیش از امروز بود. شهاب بر انواع علوم عصر خود تبحر داشت، ولی در تنجیم و ستاره‌شناسی یگانه دوران بود. در شعر به اندازه ای ید طولاً داشت، که شعرای عهد کهن چون غنصری و فرخی و منوچهری را به یاد میدهد. او را "اشعر" خواندم؛ یعنی "شاعرترین"، زیرا او در صدر شعرای زمان خود قرار داشت و شعرش در مقام و منزلت، جایگاهی در رسته ناموران دوران غزنوی یافته بود. یکی از جمله صدها قصیده غزّای او را برگزیده و ابیاتی از آن را نقل میکنم. "شهاب" ضمن این قصیده عید قربان را به "شاه محمود ابدالی" تهنیت گفته، چنین فرماید:

خجسته باد!!! به اقبال، عید نیک آئین	بر آستانه سلطان آسمان تمکین
جهان مجد و معالی ^۲ ، که صیت حشمت او	فگنده در خم پیروزه ئی سپهر، طنین
فلک جلالت و بهرام خشم و زهره نشاط	زحل مهابت و برجیس رأی و مهرنگین
سپه‌رپایه، شهنشاه عاقبت محمود	که هست پایه تختش، فراز ^۳ علین
شهی، که از تف تیغ و شعاع جام، کند	به رزم و بزم، مهیا، جحیم و خلد برین
ز حکم جاری او، برق و باد جسته نفاذ	به خاک درگه او سوده ^۴ مهر و ماه، جبین

^۲ در شرح کلمه "معالی" باید گفت، که کلمه جمع عربی و در معنای "مراتب عالی" ست. (مصحح پورتال - خ. معروفی)

^۳ "علین": جمع سالم کلمه عربی "علی" (به کسر اول و کسر و تشدید یاء) و کنایه از "بهشت برین"

^۴ "سوده" صفت مفعولی از مصدر "سودن" است، که مصدر اصلی "سائیدن" میباشد؛ پس "سوده"؛ یعنی "سائیده"

فلک ز بهر نثارش، ز مخزن^۵ انجم
 زهی ز بیم تو لرزان چو برگ، پُشت سپهر
 رخ تو مظهر فیض و جلال و عزّ و شرف
 ز عدلِ عامِ تو، نبود عجب، اگر جوید
 ز آب تیغ تو ویران، بنای کفر و ستم
 عنان عزم تو، مبدای فتح‌های بزرگ
 فشانده ابر نباتت به بزم، گوهر مهر
 ز زرفشانی و دُرپاشی کف تو، گرفت
 به دست جود و سخا، چرخ گردِ همت تو
 ز جوش جیش^۹ تو افلاک سبعة^{۱۰} را، جُنُبش
 ز پیش اسپ تو در رزم، رخ بنابد، پیل
 قلم چو بهر ثنای تو، در بنان^{۱۱} آرم
 دعای دولت و عمر تو، چون کنم آغاز
 سپهر مرتبه شاهها!!! خدای داده ترا
 ز گردش فلک و اختران، چنان بینم
 همیشه تا، که درین موسم شریف، رسد

ترا به ملک بقائی دهد خدای، چنان

که در زمانه ببینی، هزار عید چنین

در اشعار شاهوار شهاب نمونه‌های زیادی از صنعت مبالغه را دیدیم. مگر میسزد، که جهت آگاهی خواننده عزیز "آریانا افغانستان آنلاین" مقالاتی جامع و مستقل در باب "شهاب ترشیزی" نوشته آید، که امید به زودی زود بدان دست یابم. و اینک اگر بعد از طی میدانهای گریز، به "بیدل" برگردیم:

^۵ "انجم" جمع "نجم" است، که در عربی "ستاره" را گویند؛ پس "انجم"؛ یعنی "ستارگان" یا "ستاره‌ها"

^۶ "شعاع رُمح": ترکیب دری و متشکل از دو کلمه عربی ست و در معنای "فاصله پرواز نیزه"

^۷ "آب": در اینجا مراد از "جوهر" است، چنان، که از "تیغ" و "شمشیر" آبدار (جوهردار) می شناسیم!!!

^۸ "گنوز": جمع "کنز" است، که معرب کلمه "گنج" است؛ پس "گنوز"؛ یعنی "گنجها"

^۹ "جیش" (بر وزن "عیش") کلمه عربی و در معنای "لشکر" و "سپاه" است، که به اصطلاح عسکری افغانستان "اردو" شود.

^{۱۰} "افلاک سبعة": یعنی "آسمانهای هفتگانه" - نظر به علم نجوم قدیم و با دید قرآنی

^{۱۱} "بنان" کلمه عربی و جمع "بنانه"، که در معنای "انگشت" و "سرانگشت" است؛ پس "بنان"؛ یعنی "انگشتان" و "سرانگشتان"

^{۱۲} "روح الامین": لقب قرآنی "جبرئیل"؛ یکی از فرشتگان مقرب چارگانه بارگاو خدا

^{۱۳} "تلبیه": (بر وزن "تربیه") کلمه عربی و در معنای "لبیک گفتن؛ بالخاصه در مراسم حج

"بیدل" ضمن یکی از قصائد خود چنین فرماید:

از هیچ کس نِیمِ صلّه اندیش بیش و کم
مَدّاحِ فطرتم، نه ظهیرم نه انوری

ثبت مصراع اول در کلیات کابل و کلیات بهداروند - داکانی، همین طور است. مگر داکتر "حشمت حسینی" ضمن مقاله ای ممتّع در "دانشنامه آریانا" این بیت را چنین قید کرده است:

از هیچ کس نِیمِ صلّه اندوزِ بیش و کم
مَدّاحِ فطرتم، نه ظهیرم نه انوری

به نظر من ثبت آقای "حشمت حسینی"، رساتر است و مفهوم را عملی تر بیان می‌کند. وی فرزند استاد "سید داوود حسینی" است، که از بیدل‌شناسان معروف کابل بود. از ایشان نقل می‌کنند، که چنان عاشق و دل‌باخته "بیدل" و کلامش گشته بود، که هر وقتی شعر بیدل را می‌خواند، اشک می‌ریخت. گوئی آن جناب "بیدل" را از دل و جان و در حدّ پرستش دوست داشت. قویاً حدس می‌زنم، که آقای حشمت حسینی قرائت این بیت را از زبان پدر بزرگوار خود شنیده باشد. با این تمهیدات دور و دراز میرسیم به منزل و آن این، که بپرسیم: اما چه سیر است، که همین حضرت ابوالمعانی "بیدل"، که مدّاحان مشهوری چون "ظهیر فاریابی" و "انوری باوردی یا ابیوردی" را به شدت محکوم میکنند، در بند اول مخمّسی در مورد خود و مدح خویشتن خویش میگوید:

بی یقینی داشت عمری در گمانِ بیدلم عشق کرد امروز آگه، از نشانِ بیدلم
بعد ازین تا زنده ام، از بندگانِ بیدلم سجده‌فرسایِ حضورِ آستانِ بیدلم
عرش اگر باشم، زمینِ آسمانِ بیدلم^{۱۴}

این، که ابوالمعانی "بیدل" عرش و کُرسی و زمین و آسمان و جهان را از دید عرفانی چگونه می‌پندارد، موضوعی است، که "بیدل فهمان" و "بیدل‌شناسان" و آنان، که در عرفان اسلامی نوع بیدلی دسترس دارند، جواب گفته می‌توانند. اما این نکته را نیز قطعاً نمیتوان انکار کرد، که دید و برداشتِ بیدل از جهان و زمین و زمان، خارج از دید و برداشتِ مسلطِ زمانش درباره جهان و کائنات بوده نمیتواند. این را نیز باید با جدّیتی هرچه تمامتر تصریح کنم، که شعرای قدیم "نه کرسی فلک" و آسمان و زمین و عطارد و پروین و ماه و مهر و برّ و بحر و خلاصه مظاهر باشکوه، ولی "بیدفاع" طبیعت را، مُدام در پای ممدوح خود ذبح کرده اند؛ صرف نظر ازین، که ممدوح "بیدل" درین منظومه، خود "بیدل" است!!!

(خلیل الله معروفی - برلین، نهم نومبر ۲۰۱۷)



^{۱۴} - صفحه ۲۷۳ "غزلیات بحر طویل و مخمّسات" ابوالمعانی بیدل، چاپ انتشارات بامیان